بدگمانی و خیانت عامل فروپاشی خانواده

منصور پورخلیلی

یکی از مشـــکلات خانواده‌ها، بدگمانی است. با نگاهی به خانواده‌های خویشان و دوستان خود می‌توانید دریابید که ریشه بسیاری از مشکلات آنان، بدگمانی است که گاه در اوج خود به مسئله خیانت و اتهام آن می‌رسد. در جهانی که ارتباطات چنان آسان شده که هر کسی در هیچ جا در امنیت نیست و بسادگی در دسترس دیگران می‌باشد و بسیاری از مرزهای خصوصی و حریم‌های امن گذشته شکسته و فرو ریخته است، نمی‌توان امید داشت که ارتباطات ناسالم بویژه در دنیای مجازی پدید نیاید.

اگر در گذشته اموری چون سحر و جادو چون خوره در تار و پود خانواده افتاده و موجبات فروپاشی را فراهم می‌آورد، اکنون رسانه‌های ارتباطاتی از تلفن، اینترنت و ماهواره و فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی بلای جان عده‌ای از خانواده‌ها شده و موجبات درگیری، تنش و خیانت و جدایی بلکه قتل‌ها را فراهم آورده است.

خیانت از راه دور، از اصطلاحات امروزی اســـت که در رسانه‌ها مطرح می‌شود. تلفن‌های همراه و اینترنت، فضایی را ایجاد کرده که ارتباطات دو جنس مخالف را بسیار تسهیل نموده است. برخی از افرادی که متاهل هستند به جای آنکه اوقات آزاد خود را صرف خانواده و یا حتی فرزندان خود بکنند، دائما در فضای مجازی چت بوده و این رفتارشان به مرور باعث بروز مشکلات زناشویی شده است. البته شرایط زمانی بحرانی‌تر می‌شود که افراد متاهل به چت کردن با افرادی از جنس مخالف می‌پردازند. فریبنده‌ترین بخش این ماجرا آن است که افراد معتقدند چون ارتباط رودرویی در این فضا وجود ندارد و احتمالا هرگز یکدیگر را ملاقات نمی‌کنند، لذا این ارتباط بلامانع و خالی از اشـــکال می‌باشد. اما تمام کسانی که بزرگ‌ترین سرگرمی‌شان چت کردن در فضای اینترنت به خصوص چت با جنس مخالف است، خوب می‌دانند که قرار گرفتن در فضای وسوسه انگیز گپ اینترنتی با جنس مخالف و خوش و بش‌های اینترنتی، پیامک‌ها و بلوتوث‌ها، بزرگ‌ترین مشوق برای ادامه یافتن این روابط است که در نهایت به جدایی می‌انجامد.

نویســـنده در این مطلب با مراجعه به آموزه‌های قرآنی، ریشـــه‌های این نابهنجاری و آثار آن را در زندگی دنیوی و اخروی و نیز مادی و معنوی تبیین کرده است.

وفاداری و امانت، اصل زناشویی

زناشـــویی به معنای ایجاد روابط سالم جنسی در چارچوب اصول عقلانی، اخلاقی و شـــرعی، در همه جوامع بشری امری طبیعی و عادی است.

در همـــه جوامع روابطی به عنوان روابط ناســـالم شناسایی و تعریف شده و برای متخلفان مجازات‌هایی در نظر گرفته شده است.

بنیاد زناشویی سالم، بر دو اصل وفاداری و امانت اســـت؛ چرا که دو جنس مخالف بـــر این باورند که ارتباط جنسی میان انسانها، همانند ارتباطات حیوانی نیســـت، بلکه بخشـــی کوچک از آن را غرایز جنسی شکل می‌بخشـــد و آنچه دو جنس مخالف را به هم نزدیک می‌کند، نیازهای روحی و روانی اســـت که از آن به عشق و محبت یاد می‌شود.

از آیات قرآن به دست می‌آید که ارضای غریزه جنسی، علت اصلی گرایش مرد به زن نیست بلکه رسیدن به آرامشی است که از آن به سکونت یاد می‌شود و زن این آرامش را برای مرد ایجاد می‌کنـــد و این هدیه‌ای به مـــردان از ســـوی خداوند اســـت که زنان را مایه آرامش و سکونت آنان قرار داده است.

بـــه این معنا که دو جنس بویژه جنس زن، پیش از هر تماس جنســـی، گرایش به عشق و محبت دارد و آنچه انگیزه گرایشـــی او به جنس مردان می‌شود، همان عشـــق و محبت است؛ زیرا عواطف زنان بسیار قوی‌تر از احساســـات و عواطف مردان است و همین احساسات و عواطف قوی است که او را نیازمند عشق و مودت می‌کند.

بســـیاری از مشـــکلات اجتماعـــی از جملـــه مشـــکلات خانوادگـــی ریشـــه در بدگمانـــی دارد. از ایـــن رو خداونـــد از مومنـــان خواســـته اســـت نســـبت به هم خوش‌گمـــان بـــوده و از بدگمانی پرهیـــز کنند.

خداونـــد در آیه ۲۱ ســـوره روم می‌فرماید: و از نشانه‌های او آن است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و میان شما و همسرانتان علاقه‌ی شدید و رحمت قرار داد؛ بی شـــک در ایـــن (نعمت الهی،) بـــرای گروهی که می‌اندیشند نشانه‌های قطعی است.

در این آیه و آیـــات دیگر، بصراحت به این نکته توجه داده شده که زن و مرد در اصل نفس، مشترک هستند. نفس همان روحی است که در کالبدی قرار گرفته باشـــد و ما از آن در فارســـی به روان نیز یاد می‌کنیم که در برابر جان یعنی روح خالص بی‌کالبد قرار می‌گیرد. بنابراین، آنچه موجب تمایز زن و مرد می‌شود، تمایز فیزیکی آنان است که البته این اختلاف و تفاوت فیزیکی در کالبد بر روان نیز تأثیر می‌گذارد؛ زیـــرا تن و روان در یکدیگر تاثیر گذارند. خصوصیات فیزیکی تن زن موجب می‌شود تا احساسات و عواطف در او قوی‌تر باشـــد و روان او به جنس مخالف یعنی روان مرد گرایش بیشتری داشته باشد.

البته آنچه از آیه به دســـت می‌آید این است که مردان به زنان برای آرامش و سکونت نیازمند هستند. پس مرد برای آرامش روانی خویش نیازمند همسری اســـت که به یک معنا از نفس اوست.(نساء، آیه ۱ و نیز اعراف، آیه ۱۸۹)

از این آیه همچنین به دســـت می‌آید که ارضای غریزه جنسی، علت اصلی گرایش مرد به زن نیست، بلکه رسیدن به آرامشی است که از آن به سکونت یاد می‌شود و زن این آرامش را برای مرد ایجاد می‌کند و این هدیه‌ای به مردان از سوی خداوند است که زنان را مایه آرامش و سکونت آنان قرار داده است. همچنین خداوند به شکل جعل تکوینی، میان مرد و زن مودت و رحمت ایجاد کرده است. ب

ه این معنا که مودت و رحمت در میان زن و مرد امری طبیعی است و عشق و دوستی و مهرورزی است که به عنوان عوامل نرم‌افزاری میان دو جنس مخالف سخت‌افزاری، ارتباط برقرار می‌کند.

در ایـــن آیه و آیات دیگر، آنچـــه به عنوان عامل تعیین‌کننده روابط بیان شده همان مودت و رحمتی است که مهرورزی همراه با خیر می‌باشد. بنابراین، هر امر دیگری، در مرتبه پایین‌تر قرار گرفته و از اصالت می‌افتد و به مسئله فرعی و دست دوم تبدیل می‌شود.

براین اســـاس می‌توان بسادگی دریافت که وفا و امانت‌داری، بنیاد زناشویی است؛ چرا که زن و شوهر به قصد دستیابی به مودت و رحمت و آرامش و سکونت، پیمان و عقدی را می‌بندند که از آن به پیمان زناشویی و زوجیت و نکاح یاد می‌شـــود. از تقوای عقلانی این است که هر کسی به پیمان و عقدی که بسته وفادار باشد. به این معنا که حکم عقل، وفاداری و وفا به عهد و پیمان اســـت و هر خردمندی بی‌وفایی را به معنای یک نابهنجار، امری قبیح و زشـــت بر می‌شمارد و از دایره عدالت و تقوا بیرون می‌شمارد.

بدگمانی، ریشه گناهان

یکی از اصول اسلامی، اصالت صحت است. اصالت صحت دو کاربرد دارد که یکی از آنها ارتباط تنگاتنگی با روابط اجتماعی دارد. اینکه هر کســـی کار و عمل دیگری را حمل بر درستی و صحت کند و بگوید که او در چارچوب عقل و شـــرع عمل می‌کند و بیرون از دایره هنجارها و معروف رفتار نمی‌کند.

ظن یکی از حالت‌های انســـانی اســـت که از آن در فارســـی به گمان تعبیر می‌شود. در تعریف گمان گفته‌اند که آن حالتی در جان و ذهن آدمی است که از نشانه‌ای حاصل می‌شود. پس اگر آن چیز در نشانه بودن قوی باشد، منجرّ به یقین در فرد می‌شود؛ و اگر ضعیف باشد از حدّ «وهم» تجاوز نمی‌کند و به‌عنوان اوهام و خیالات و پندار شـــناخته می‌شود. از این رو گفته‌انـــد که ظن، چیزی حدّ فاصل بین یقین و وهم اســـت. یعنی طرف راجح از دو طرف اعتقاد غیرجازم را ظن و گمـــان گفته‌اند.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۵۳۹ و نیز لغت‌نامه، دهخدا، ج ۹، ص ۱۳۷۹۱)

خداونـــد در آیاتی ظن را در امور اعتقادی، امری غیرمعتبـــر ارزیابی می‌کند و برای آن ارزشـــی قائل نیست(انعام، آیات ۱۱۶ تا ۱۱۸ و ۱۴۸) و تکیه بر آن را حتی در این امور حرام می‌شـــمارد(بقره، آیه ۷۸ و انعام، آیه ۱۰۰) و تنها در برخی از موارد و آن هم در امور جزیی، آن را معتبر می‌شمارد.(حجرات، آیه ۱۲) اما در همین آیه و نیز آیه ۱۲ ســـوره نور از هرگونه بدگمانی پرهیز داده و آن را گناهی بزرگ بر می‌شمارد.

بدگمانـــی به‌ویژه برای متهم ســـاختن کســـی به‌خصوص انســـان مومن جایز نیست و نمی‌توان بر اساس آن قضاوت کرد.(نور، آیات ۱۲ تا ۱۵)

از نظر قرآن پیـــروی از ظن و گمان آثاری چون ســـرزنش خود و دیگران(یونس، آیات ۳۵ و ۳۶ و نیز نجم ،آیات ۲۳ و ۲۷ و ۲۸)، گمراهی از حق و حقیقت (انعام، آیه ۱۱۶)، محرومیت از درک حقیقت(یونس، آیه ۳۶ و نجم، آیه ۲۸) دارد.

بنیاد زناشـــویی ســـالم، بر دو اصل وفـــاداری و امانت اســـت؛ چرا که دو جنس مخالف بـــر این باورند که ارتباط جنســـی میان انســـانها، همانند ارتباطات حیوانی نیســـت، بلکه بخشـــی کوچک از آن را غرایز جنسی شـــکل می‌بخشـــد و آنچه دو جنس مخالـــف را به هـــم نزدیک می‌کند نیازهای روحی و روانی اســـت که از آن به عشـــق و محبت یاد می‌شـــود.

امـــا بدگمانی آثار بدتـــر و زیانبارتری به دنبال دارد که از آن جمله تحقق گناهانی دیگر (حجرات، آیه ۱۲)، تهدید بـــرادری ایمانی و اخوت و واگرایی اجتماعی(حجرات، آیات ۱۰ و ۱۲) و مانند آن است. بسیاری از مشـــکلات اجتماعی از جمله مشکلات خانوادگی ریشه در بدگمانی دارد. از این رو خداوند از مومنان خواســـته اســـت تا همواره نسبت به هم خوش‌گمـــان بوده و از بدگمانـــی پرهیز کنند.(نور، آیات ۱۱ و ۱۲)

بدگمانی موجب می‌شود تا انسان خشم الهی را به جان بخرد و مغضوب خداوند شود(فتح، آیه ۶) و جهنم و فرجام زشـــت ابدی و لعن دائمی خداوند را برای خود رقم بزند. (همان)

با نگاهی به عوامـــل اختلافات خانوادگی می‌توان دریافت که ریشه بسیاری از مشکلات میان همسران بدگمانی اســـت؛ زیرا به جای آنکه شـــخص کارها و رفتارهای همسرش را بر وجه نیک و خوب حمل کند بر وجه زشت و بد حمل کرده و او را در دل متهم می‌سازد. در جهانی که پیامک فرستادن و عکس گرفتن و عکس دزدی و جعـــل عکس در کنار یکدیگـــر با نرم‌افزارها بسیار ساده است، هر دم امکان بدگمانی فراهم است. اگر همسران به یکدیگر اعتماد نداشته باشند و مبنای زندگی را بر خوش گمانی و اصالت صحت و عشـــق و وفاداری قرار ندهند، به هر بادی این آشیانه فرو خواهد ریخت و دیگر نیازی نیست تا تندبادی آن را برکند.

خیانت و امانتداری همسران

همسران پیش از اینکه جسم خویش را به یکدیگر هدیه کرده باشـــند، دل و قلب خـــود را به یکدیگر بخشـــیده‌اند و هر کسی عشـــق و محبت و مودت خویـــش را در خانه دل دیگری به امانت گذاشـــته اســـت. عقد زناشـــویی و ازدواج به معنای این است که پیمانی استوار میان دو قلب بسته شده تا حافظ عشق و محبت دیگری باشند. بنابراین هرگونه خیانت به معنای روابط با جنس مخالف نامحرم و غریبه به معنای پیمان‌شکنی و بی‌وفایی است که عقل و شرع آن را ناپسند و گناه می‌شمارد.

زمانی که از روابط ســـخن به میان می‌آید، همه ســـطوح و درجات آن مراد اســـت مگر آنکه از نظر عقل و شرع مجوزی برای ارتباط و روابط صادر شده باشـــد. به‌عنوان نمونه، عقل و شرع، روابط میان دو جنس مخالف نامحرم را در حد گفت‌وگو در جمع و حفظ اصول اخلاقی چون عفت و حیا و حجاب جایز می‌شـــمارد و بیرون از این دایره را ممنوع می‌کند و اجازه نمی‌دهد که تنهایی در اتاقی بســـته باشند یا بی‌حجـــاب بوده و یا در جمع، بیرون از دایره عفت و حیا ســـخنی به زبان بیاورند و یا حرکت و اشاره‌ای را به جا آورند.

بنابراین، هر همسری متعهد و ملتزم شده است که در چارچوب شـــریعت و عقل و اخلاق عمل کند و هرگونـــه روابط بیرون از ایـــن چارچوب با جنس مخالـــف را خیانت و بی‌وفایـــی تلقی کرده و جرم و گناه می‌شمارد.

به‌عنـــوان نمونه درباره وظایف زنان نســـبت به شـــوهران خود به اموری به‌عنوان وظایف همسری اشـــاره شـــده که از آن جمله می‌توان به اجتناب از خودنمایـــی و خودآرایی بـــرای نامحرمان(احزاب، آیـــات ۳۲ و ۳۳)، اجتناب از رفتارهای تحریک‌آمیز جنســـی(همان)، پرهیز از نازک کـــردن صدا برای نامحرمان(همـــان)، حفـــظ حجـــاب در برابر افراد بیگانه(احزاب، آیات ۵۳ تا ۵۹)، حفظ اسرار خانوادگی و زناشویی(تحریم، آیات ۳ و ۴)، خانه‌نشینی و عدم حضـــور در اجتماعات مگر با حفظ عفت و حجاب و حیا و شئونات (احزاب، آیات ۳۲ و ۳۳) و مانند آن اشاره کرد.

این بدان معناســـت که اگر زنـــی برخلاف این قوانین و شئونات عقلانی عمل کند، برخلاف پیمان زناشویی عمل کرده است و بی‌وفایی به عقد و پیمان زناشـــویی به شمار می‌آید و عقوبت دنیوی و اخروی بر آن مترتب می‌شود.

خداوند زنان لوط و نوح را زنانی خائن می‌داند که به همسران خویش با آنکه پیامبر بودند، خیانت کرده و اسرار خانوادگی را به دیگران خبر می‌دادند. اینان به سبب همین خیانت در همسری از سوی خداوند به‌عنوان دو نمونه زشتی‌ها معرفی و در دنیا و آخرت خوار و رسوا شده‌اند.(تحریم، آیه ۱۰)

همســـرانی که بـــه یکدیگر خیانـــت می‌کنند، می‌بایست منتظر آثار آن، چون رسوایی(نساء، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸)،محرومیت از محبت خدا(همان و نیز انفال، آیه ۵۸)، خشـــم خدا(آل‌عمران، آیات ۱۶۱ و ۱۶۲) و عذاب اخروی (تحریم، آیه ۱۰) باشند.

هرگونه روابـــط و ارتباط بیرون از چارچوب‌های عقل و شـــرع و پیمان زناشـــویی به معنای خیانت تلقی می‌شـــود و کســـانی که با افـــراد نامحرم در زمینه‌های مرتبط با حوزه خانوادگی چت می‌کنند و یا پیامک‌هایی در این حوزه می‌فرســـتند، به‌عنوان خائن تلقی می‌شوند و می‌بایست خود را آماده پذیرش عواقب بد آن بکنند.

از نظر قـــرآن، خائنان نمی‌توانند با مکر و حیله، خود را در امنیت بدانند، چرا که خداوند آنها را رسوا می‌کند و مکرهایشان را با مکری دیگر بر ملا و آشکار می‌سازد. خداوند در آیه ۵۲ سوره یوسف بیان می‌کند که خیانتکاران در مســـائل زناشویی، در مکر خویش ناکام خواهند ماند و رسوا عام و خاص می‌شوند.

داســـتان عشقی زلیخا و زنان اشراف مصر که در سوره یوسف(ع) بیان شده است خود بهترین گواه این مطلب اســـت که روابط بیرون از چارچوب زناشویی هر چند که با مکر و حیله همراه باشـــد، روزی تشت رسوایی آن از بام فرو خواهد افتاد و کوس رسوایی‌اش بر هر کوی و برزن نواخته خواهد شد؛ چرا که خداوند خیانت را بســـیار زشت دانســـته و خیانتکارانی که مخفیانه عهد و پیمانی را از جمله عهد زناشـــویی را می‌شکنند، رسوا و خوار می‌کند.

خداوند در آیه ۲۳ سوره یوسف، هرگونه مراوده و رفت و آمدهایی که شـــئونات خانوادگی را تهدید می‌کند و اســـباب روابط جنســـی بیـــرون از دایره خانوادگی را ســـبب می‌شود را زشت و گناه ارزیابی می‌کند و مکر و خیانت این‌گونه افراد را ناکام و آنان را رســـوا می‌سازد؛ چنانکه زلیخا و زنان اشراف مصر را رســـوا کرده و مکـــر و حیله‌گری‌های آنان را برای روابط جنســـی پنهانی ناکام گذاشته است.(یوسف، آیه ۲۵ و ۵۱ و ۵۲)

داستان عشقی و خیانت‌بار زلیخا به خوبی نشان می‌دهـــد که این پنهانکاری‌ها نمی‌تواند ادامه یابد و خائن به ســـبب خشـــم الهی به سرعت رسوا و خوار می‌شـــود. بنابراین، همسران می‌بایست به این نکته توجه کنند کـــه این مخفی کارهـــا و حیله‌گری‌ها نمی‌تواند دائمی باشد و به سرعت رسوا و خوار و ذلیل خواهند شد.

قرآن هرگونـــه مراوده و رفت و آمدهایی که شـــئونات خانوادگی را تهدید می‌کند و اسباب روابط جنســـی بیرون از دایره خانوادگی را سبب می‌شود را زشـــت و گناه ارزیابی می‌کند و مکر و خیانت این‌گونـــه افراد را ناکام و آنان را رســـوا می‌سازد؛ چنانکه زلیخا و زنان اشـــراف مصر را رسوا کرده و مکر و حیله‌گری‌های آنان را برای روابط جنسی پنهانی ناکام گذاشته است.

هرگونه روابط و ارتباط بیرون از چارچوب‌های عقل و شـــرع و پیمان زناشـــویی به معنای خیانت تلقی می‌شود و کسانی که با افراد نامحرم در زمینه‌های مرتبط بـــا حـــوزه خانوادگی چت می‌کنند و یا پیامک‌هایی در ایـــن حوزه می‌فرســـتند به‌عنوان خائن تلقی می‌شوند و می‌بایســـت خـــود را آماده پذیـــرش عواقب بد آن بکنند.

ویژگی‌های انســـان کامل

علی جواهردهی

انسان، موجودی کمال‌خواه و فزون‌طلب

آدمی از زمانی که خداوند وی را در بهشت قرار داد در اندیشه کمال و دستیابی به آن بوده است؛ شاید این فطرت و طبیعت جست‌وجوگر و کمال یاب اوست که زمینه وسوسه‌های ابلیســـی و خوردن از میوه درخت ممنوع را ســـبب شده اســـت. این واقعیتی قوی است که آیـــات قرآن نیز بر آن دلالت و بلکه صراحت دارد. از آن میان می‌توان به آیه ۱۲۰ ســـوره طه اشاره کرد که خداوند از وعده‌های وسوسه‌انگیز ابلیس به آدم(ع) گـــزارش می‌کند و می‌فرماید: «گفت ای آدم! آیا تو را بـــه درخت جاودانگی و حکومت و ملک نافرســـودنی راهنمایی نکنم؟» ایـــن در حالی بود که حضرت آدم در محیطی می‌زیســـت کـــه از هر لحاظ به نظر کامل می‌رســـید؛ چنانکه قرآن در وصف زیســـتگاه نخست آدم و حوا می‌فرماید: «تو در بهشـــت، گرسنه و برهنه نخواهی شـــد و در آن تشنه نمی‌شوی و آفتاب آزارت نمی‌دهد.»(طه/ ۱۱۸) به این معنا که اگر تنها محیط زیست خوب و آسایش برای آدم بس بود و تنها خواستار آسایش بود، هرگز تن به ذلت و خواری وسوسه و طمع نمی‌داد. گرایش آدمی به فزون‌خواهی که در آیه دیگری از قرآن بیان شده خود بیانگر آن است که فزون خواهی و طمع حتی برای آنچه اســـتحقاق آن را ندارد نیز در آدمی به شـــکل طبیعی و فطری وجود دارد و خداوند می‌فرماید: « زمانی که امانت خلافت الهی را بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه داشـــتیم،آنان از برداشـــتن آن خودداری کردند و سختشان آمد تا آن را بردارند ، در حالی که انسان به سبب اینکه بر خود ستمگر است و جهل او فزونی دارد پذیرفت.»(احزاب آیه ۷۲) در این آیه ریشه پذیرش امانت الهی خلافت و ربوبیت طولی آدم، آن بوده است که وی موجودی زیاده خواه است؛ زیرا ظلم به معنای خروج از حد اعتدال و بیرون رفتن از حدود و قوانین تکوینی و تشریعی است.

از این رو می‌توان گفت که فزون‌خواهی او موجب شده اســـت که به آنچه دارد بسنده نکند. البته تاکید بر جهل فراوان که به «جهول» تعبیر شـــده بیان این نکته است که آدمی نســـبت به پیامدهای عمل خود توجه ندارد و رفتارهایـــش دور از آینده‌نگری و تدبیر امور است. ابلیس از این گرایش فطری و طبیعی بشر اســـتفاده کرده و آن را ابزاری کارآمد بر ضد انسان به کار گرفت. او با توسل به دروغ و سوگندهای دروغین توانســـت در آدم نفوذ کند و به او وعده مقامی داد که کمال‌گرایی انسان آن را اقتضا می‌کرد. این گونه است که کمال‌گرایی در کنار جهول و ظلوم بودن، وی را به هبوط کشاند. به هر حال انسان به طور طبیعی موجودی کمال‌گراست و هر چند که گاه خود و یا در اثر وسوسه و دروغ دیگری گرفتار اشتباه و خطا در انتخاب مصداق کمال می‌افتد ولی آنچه مایه تحریک و حرکت اوست همان کمال‌گرایی آدمی است.

نامحدود بودن گستره کمال‌خواهی انسان

از آنجا که کمال مطلق خداوند است و او را نهایت و «حد یقفی» نیست انسان نیز هرگز نهایتی برای کمال خود نمی‌یابد و هرگاه به کمالی دست یافت در اندیشه گام بعدی اســـت و این گونه اســـت که اهل طمع (لم یدخلوها و هم یطمعون)می‌باشد (اعراف/۴۶) و هرگز از مقامی که در آن قرار دارد خشنود نیست و چشم به مقام و کمالی دیگر دارد.

از آنجا که کمال مطلق خداوند اســـت و او را نهایت و «حد یقفی» نیســـت انسان نیز هرگز نهایتی برای کمال خود نمی‌یابد و هرگاه به کمالی دست یافت در اندیشه گام بعدی است و این گونه است که اهل طمع می‌باشد و هرگز از مقامی که در آن قرار دارد خشنود نیست و چشـــم به مقام و کمالی دیگر دارد.

مقام حبی، نخستین مرحله لقاءالله

انسان، تنها سازه‌ای از سازه‌های کارخانه الهی است که به حکم ذاتی جهول و ظلوم بودنش می‌کوشـــد تا همـــه مراتب کمالی تا بی‌نهایـــت را طی کند. همین انگیزه حرکتی موجب می‌شود تا دست از کار و تلاش بر نـــدارد و خداوند از تلاش و کار همیشـــگی‌اش به «کدح» تعبیر کرده و می‌فرماید: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه(انشقاق/۶)؛ای انسان، تو به سوی پروردگارت در حرکت هستی تا او را ملاقات کنی.این رســـیدن و ملاقات و دیدار، امری اســـت که نمی‌توان برای آن نهایتی فرض و تصور کرد، هر چند که برای آن آغازی است که با دستیابی به مقام حبی امکان‌پذیر است. مقام حبی نخستین مرحله از مراحل لقاءالله است.

شـــخص در هنگام دســـتیابی به مقام حبی است که به مقام نخســـت لقاءالله رسیده است. شخص در این هنگام محبوب خداوند اســـت و خداوند اعمالش را دوســـت داشته و او را به ســـوی کمالات بی‌نهایت خویش می‌کشاند. این گونه است که تلاش‌های آدمی به فرجام خوشـــی می‌رسد و شخص نخست محبوب خداوند می‌شـــود و سپس خدا محبوب او می‌گردد و دیگر جز خداوند ،محبوبی را بر نمی‌گزینند.

اگر تا پیش از این مقـــام هر دم، غیری را ممکن اســـت که دوست و محبوب خویش بگیرد از این مقام است که محبوب او خداوند خواهد بود و جز رضایت و خشنودی محبوب نخواهد.

خداوند از این حالت و وضعیت شـــخص این‌گونه تعبیر می‌کند: یحبهم و یحبونه؛ خداوند آن مومنان را دوســـت داشته و آنان نیز خداوند را دوست و محبوب خویـــش می‌دارند.(مائده/ ۵۴) این‌گونه اســـت که در اندیشه خداوندی هستند و منتظر دیدار و لقای کامل‌تر روزشـــماری می‌کنند؛ زیرا می‌دانند که دنیا نمی‌تواند زمینه و بستر لقای کامل‌تری را فراهم کند.

خداوند دراین باره می‌فرماید: «از مومنان مردانی هستند که بر آنچه با خدایشان پیمان بسته‌اند استوارند، برخی از این مومنان صادق از دنیا رخت بسته و برخی دیگر در انتظارند و بر آن پیمانی که بســـته وفادارند و آن را تبدیل نمی‌کنند.(احزاب /۲۳)

مقام انتظار لقاء و وصال معبود و محبوب تنها از آن مردمانی است که دارای ایمان استوار بوده و بر پیمان روز الست وفادار مانده و دمی از آن تخطی نکرده‌اند و اگر گامی به خطا و اشـــتباه رفته‌اند به آب توبه شسته و دوباره با دریافت کلمات تامات الهی در مسیر کمالی قرار گرفته و حق را از باطل شـــناخته و به درستی تا پایان راه رفته‌اند.

در این مقام تنها انســـانهای کامل می‌نشینند که مصداق بارز و اکمل آن ائمه‌اطهار(ع) هســـتند و پس از آنها کســـانی‌اند که پیرو صدیق آن بزرگواران بوده و آنان را در مسیر ســـیر الی‌الله و تعالی و تکامل دنبال می‌کنند و خودشان انسان متعالی می‌گردند که از آن جمله آنها می‌توان امام خمینـــی(ره) را نام برد، همو کـــه در وصیت‌نامه خود می‌فرماید: با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران، مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.

چراغ راه

عدالت و ظلم مردم نتیجه رفتار حاکمان است!

قال‌الامام‌علی(ع): «قلوب الرعیةً خزائن راعیها، فما اودعها من عدل او جور وجده فیها.»

امام علی(ع) فرمود: دلهای مردم گنجینه‌های (رفتار) حاکمان است، پس آنچه از عدالت یا ظلم در آنها بنهند، همان را بیابند![1]

۱- غررالحکم، ج ۴، ص ۵۲۱ ح ۶۸۲۵

حکایت خوبان

به کسی که بیشتر از همه او را دوست داری ظلم نکن!

مردی به یکی از صحابه پیغمبر(ص) نامه نوشـــت و از او اندرزی خواســـت. مرد صحابی در جواب نوشـــت: به آن کس که از همه بیشتر او را دوست داری بدی نکن! آن مرد معنی این جمله را نفهمید و توضیح خواســـت که این چه اندرزی است! مگر ممکن است که من کسی را زیاد دوست بدارم و آنگاه به او بدی کنم؟ مرد صحابی در جواب نوشت: بلی ممکن است. مقصود من از آن کس که او را بیشتر از همه دوست داری فقـــط خودت هســـتی که از روی جهالت و نادانی بـــه خیال خوبی (و خیر) به خودت بدی (و شر) می‌کنی، همه گناهانی که مرتکب می‌شوی به خیال خودت حظ و بهره‌ای به خودت می‌رسانی و حال آنکه همه این اعمال در حقیقت جز دشمنی و رفتار خصمانه با خود چیزی نیست![1]

۱- حکمت‌ها و اندرزها، شهید مرتضی مطهری(ره) ص ۶۰

پرسش و پاسخ

ماهیت ظلم به نفس

پرسش:

اینکه در آموزه‌های وحیانی اسلام آمده است که خداوند به هیچ وجه به انسان ظلم نمی‌کند، بلکه این خود انسان است که به خودش ظلم می‌کند، لطفا ماهیت این ظلم به نفس را توضیح دهید؟

پاسخ:

ظلم به نفس در قرآن

در قرآن کریم آیات زیادی اســـت که از مساله ظلم به نفس یاد می‌کند در اینجا فقط به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم: در سوره توبه آیه ۷۰ خداوند می‌فرماید: «فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا النفسهم یظلمون» همانا خداوند به آنها ظلم نمی‌کند بلکه آنها خودشـــان بر خودشان ظلم می‌کنند! ظلم به نفس یعنی ظلم به خویشتن. بنابراین ســـوالی که در اینجا مطرح می‌شـــود این است که چگونه ممکن است آدمی به خویشـــتن ظلم کند؟ زیرا ظلم از بدخواهی نشات می‌گیرد و ممکن نیست کسی بد خود را بخواهد!

دلایل ظلم به نفس

۱- غفلت و جهل

درست اســـت که ظلم بدخواهی است و آدمی نمی‌تواند بدخواه خود باشد، ولی لازمه این قیاس این است که انسان عالماً عامداً و با توجه به اینکه ظلم می‌کند، هرگز به خود ظلم نمی‌کند، اما مانعی ندارد که به صورت نیکخواهی و به خیال خیر رساندن به خود بدخواهی کند، و به خودش شر و ضرر برساند. از قضا غالب بدبختی‌های انسان همان رفتارها است که خودش به دست خودش با نیت خیرخواهی برای خود به وجود آورده اســـت. یعنی از روی غفلت، جهالت و نادانی به خیال اینکه به خودش خیری برساند شری رسانده است.

۲- غلبه هوا و هوس بر عقل

علت دیگر ظلم به نفس این است که انسان گاهی عالماً عامداً و نه از روی جهالت و غفلت به خودش بدی می‌کند. این دیگر شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است! تبیین این مطلب به مقدمه‌ای نیاز دارد. حکما قاعده‌ای دارند و می‌گویند: علت‌های این جهان بر دو قسم است: ۱- علت فاعلی ۲- علت قابلی. علت فاعلی یعنی آن عاملی که کننده و موجد یک اثر و فعل است، و علت قابلی یعنی عاملی که پذیرنده اثر است. مثل نقاشی که تابلویی روی یک صفحه به وجود می‌آورد. خود نقاش علت فاعلی است، زیرا اثر و فعل یعنی تابلو از ذوق او و فکر و هنر دســـت او ناشی شده است. و اما آن صفحه که تابلو بر روی آن نقش بسته علت قابلی است و هر کدام از این دو اگر نبودند آن نقاشی به وجود نمی‌آمد. بعد قاعده دیگری حکما دارند و می‌گویند! همیشه علت فاعلی باید غیر از علت قابلی باشـــد. یعنی یک چیز نمی‌تواند هم علت فاعلی باشـــد و هم علت قابلی. هم دهنده اثر و فعل باشد و هم پذیرنده آن. این سؤال که چگونه ممکن است یک انســـان خودش به خودش ظلم کند، یعنی خودش هم ظالم و علت فاعلی باشد و هم مظلوم و علت قابلی! پاسخش مانند طبیبی است که وقتی مریض شد خودش که علم و اطلاع پزشـــکی دارد علت فاعلی اســـت و بدن و جسم او که آن را معالجه می‌کند علت قابلی است و این دو در واقع یکی نیست و دو مقوله جدا از هم می‌باشد. بنابراین اینکه می‌گویند: انسان به خودش ظلم می‌کند، یعنی انسان هم عقل دارد و هم شهوت، شهوتش به عقلش ظلم می‌کند(علت فاعلی) و حق عقل را که علم و یاد گرفتن و سپس اطاعت کردن است، پایمال می‌کند. یعنی هوا و هوسش بر قلب و ضمیر و وجدانش(علت قابلی) ستم می‌کند. مثلا کسی که دروغ می‌گوید، در این دروغ دو جنبه لحاظ می‌شود: ۱- ممکن است منفعتی کوتاه مدت برای فاعل(دروغگو) حاصل شود ۲- همین فاعل یعنی دروغگو در عین حال وجدان و فطرتی ملکوتی دارد و به او اجازه نمی‌دهد دروغ بگوید و وقتی دروغ گفت، به وجدان خود لطمه می‌زند و آن را مکدر و ضعیف می‌سازد(علت قابلی) پس به خودش ظلم کرده است! همچنین حالت کسی که به دیگران ظلم و ستم می‌کند، و در عین حال که به دیگران ظلم می‌کند، در قلب خود قســـاوت و تیرگی و سیاهی ایجاد می‌کند و مثل این است که به جنگ عقل و قلب خود رفته است. این است که قرآن کریم همیشه بشر را ظالم برخویشتن می‌خواند زیرا یا در اثر جهالت و غفلت بر خود ظلم می‌کند و یا در اثر طغیان شهوت و هوا و هوس بر عقل و قلب و انسانیت خود ستم روا می‌دارد.

سلوک عارفانه

شیطان، انسان را از راه قوه غضبیه و شهویه به اسارت می‌گیرد!

(بدان ای ســـالک راه خدا!) وسوســـه و امر، هم به شیطان و هم به نفس منسوب است لکن وسوسه‌کننده و آمراولی و عامل اصلی و بعید شیطان است، و عامل مباشر و مجری فرمان، نفس فریب خورده اســـت، نفســـی که شهوت و غضب را به خدمت گرفته، به استخدام شیطان در می‌آید و وسوسه‌و دستورهای او را در محدوده روح و جان آدمی اجرا می‌کند.

نفس اماره، وسوســـه‌کننده و آمر و عامل قریب سوء و فحشا و مجری طرح‌های شیطان است و شیطان بدون این ابزار، کاری از پیش نمی‌برد. او انسان را از راه قوای نفسانی وی به اسارت می‌گیرد. وسوسه ابلیس سمی است که تا از راه نفس شهوی و غضبی در روح و شئون او راه نیابد انسان را به هلاکت نمی‌رساند، و تنها پس از نفوذ و تاثیر شخص را گرفتار هلاکت می‌کند.[1]

۱- تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، ج ۸، ص ۵۲۳

صفحه معارف روزهای: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir